

## معنای سیاسی تولید و ساخت قدرت

«علیرضا بلخ»

قریب به یک دهه از عمر طرح مسأله تولید و اقتصاد مقاومتی می‌گذرد. در طول این سال‌ها بر این امر با بیان‌های گوناگون و با تفاسیل متعدد تأکید شده اما ما هنوز از دستیابی به یک اقتصاد ملی ناتوان مانده‌ایم. اقتصاد ملی اقتصادی است که نسبت وثیقی با خواست و اراده سیاسی یک ملت داشته باشد. جمهوری اسلامی تنها کشوری در جهان معاصر است که در شرایط بسط سیاست‌زدایی پس از جنگ جهانی دوم و در لحظه‌ای که حتی شوروی نیز با روی کار آمدن خروشچف به تدریج در ورطه این سیاست‌زدایی فرومی‌غلتید صاحب ملت شد و اراده کرد حصارهای نظم از پیش تعریف شده جهانی را بشکند؛ نظمی که به رغم یک انتقال کانونی از بریتانیا به آمریکا عمده قواعدش که بر پایه آن کشورها می‌توانستند واجد موقعیتی در آن باشند تغییری نکرده بود.

در این نظم مقیاس تحلیل جهانی و واحد تحلیل فرد است چرا که از لوازم مرگ سیاست در جهان کنونی سرکوب، حذف یا خرد کردن هرگونه هویت جمعی سیاسی به واحد کوچک‌تر و در آخرین ایستگاه فرد است. انقلاب و امتداد آن در پهنه جغرافیای مقاومت آخرین خیزش برای ایستادن در برابر این مرگ آرام بوده است؛ مرگی که اگرچه در غرب آسیا و شمال آفریقا با خون‌ریزی‌های بسیاری همراه بوده اما نه تنها برای عموم زندگان در این منطقه بلاخیز و دیگر نقاط جهان در همان آرامش و متانت در حال وقوع است بلکه خون‌های ریخته شده را به پای آن مرگ آرام عمومی موجه جلوه می‌دهد.

با توجه به موقعیت و شرایط و قابلیت‌های ایران امکان حضور او در این نظم تنها به یکی یا تلفیقی از این اشکال میسر است: تأمین مواد اولیه خام، بازار مصرف انبوه و نیروی کار ارزان قیمت برای صنایع مونتاژی. پذیرش این نقش‌ها خواسته یا ناخواسته دولت‌ها را به نیروی حافظ منافع نظم مستقر بدل کرده و آرایش درونی قدرت و سیاست متناسب با آن تغییر کرده و یا برای بقای آن مقاومت می‌شود.

ظهور دوباره سیاست در ایران می‌رفت تا این آرایش درونی را تغییر دهد اما در حالی که شاید دور از دسترس نبود تا ملاقات اقتصاد و سیاست در نقطه زایش تولید و گره خوردن آن با تجارت ضامن بقای ایران به مثابه ملت باشد گریزگاهی تازه پدیدار باشد تا این بار سیاست در نقطه‌ای تخلیه شود که کمترین خدشه را به حضور ایران در نظم جهانی وارد کند. این همان چیزی است که در نقطه حاد خویش در تنش دیپلماسی و میدان نمایان شد. در واقع همواره تلاش شد تا سیاست در شکلی از کنش منطقه‌ای

حضور داشته باشد اما کمتر صحنه سیاست داخلی به صورت اساسی به سوی آرایشی بیرون از قواعد نظم جهانی حرکت کرد. در یک روایت سمبلیک اصلاح‌طلبی با پیگیری راهبردی مذاکره تلاش می‌کرد تا با خلق یک طبقه به ظاهر متوسط اما مصرفی راه را از طریق ترویج و تثبیت آموزه‌های اساسی فرهنگ مدرن برای ادغام ایران در نظم جهانی هموار کند و اصول‌گرایی در خوش‌بینانه‌ترین حالت با پذیرش اصل موقعیت خام‌فروشی ایران در نظم اقتصادی جهان به دنبال استقرار یک عدالت توزیعی بود تا هم زمینه حفظ ارزش‌های سنتی را تداوم بخشد و هم از پرور کردن طبقه‌ای خاص که اسب تروای ورود ارزش‌های فرهنگی غرب به درون ایران باشد پرهیز کند.

به عبارت دیگر هیچ یک از دو جناح اصلی کشور در صورت کلی حرکت سیاسی خود به درستی معنای سیاسی تولید را درک نکرده یا آگاهانه به دشواری این مسیر تن ندادند. تنها در این درک سیاسی از تولید است که می‌توان گسست ترمیم‌ناپذیر میان سیاست رسمی و اعلامی جمهوری اسلامی و اقتصاد واقعی و اعمالی آن را مرتفع کرد. جمهوری اسلامی در لحظه‌ای که شراکتی ساختاری با اقتصاد جهانی دارد سیاست‌هایی را فریاد می‌زند که خود می‌داند مبتنی بر آن شراکت ساختاری در عمل نمی‌تواند به آنها وفادار باشد و اگر چنانچه مردانی چون سلیمانی در نقطه عمل خویش پای این سیاست بایستند عجیب نیست که مورد طعن و نقد جناح‌های سیاسی باشند. اگر او هنر تعامل و تعریف همکاری با جریان‌ها و چهره‌های گوناگون سیاسی در ایران را نداشت هرگز لحظه خلق جغرافیای مقاومت را به چشم نمی‌دید.

در فقدان درک معنای سیاسی تولید است که می‌توان اقتصاد را به معیشت و مصرف فروکاست و سیاست را به صحنه نمایش لیست‌ها و حضور گفتاردرمانگران در نقش ارائه‌دهنده فهرست انتخاباتی بدل نمود. از مهم‌ترین نشانه‌هایی که نبود این درک از درون‌زدایی قدرت از مجرای تولید را برملا می‌کند این است که پس از چهل و پنج سال از بزرگترین انقلاب تاریخ معاصر جهان و با وجود گذشت ده سال از تأکید مؤکد بر مسأله تولید و اقتصاد ملی کشوری که فراخوان عمومی آن برای جهان استقلال است می‌تواند ۷۰۰ کیلومتر ساحل بکر داشته باشد اما آن را به نقطه امیدی برای تولد انسان مورد انتظار خویش بدل نکند.

تولید در ایران نیازمند ساختن یک حزب در کارزار سیاست ایران برای حمایت از خویش و تغییر آرایش قدرت در ایران است زیرا تعادل فاسدی که میان جناح‌های سیاسی موجود در صحنه شکل گرفته و اینچنین وضع مشارکت مردم در سیاست را بی‌رمق کرده با سر دست گرفتن گفتارهای کارشناسی و برنامه‌گرا از میدان به درنخواهد رفت بلکه تمام این گفتارها را در خود می‌بلعد بی‌آن که کوچکترین خدش‌های بر آن وارد شود. اندیشکده‌ها را نیز مانند دانشکده‌ها به پروژه‌بگیران همان درآمدهای خام‌فروشی تبدیل می‌کند تا برایش بسته‌های سیاستی تولید کنند اما تا زمانی که این سیاست‌ها -به فرض درستی- حاملانی برای ورود به صحنه اداره کشور نداشته باشند نهایتاً جز محمولی تازه برای ارتزاق لشکر فارغ‌التحصیلان بیکار دانشگاهی و البته غالباً مستعد نیستند.

تازه از زمانی که سیاست‌ها بر دوش حاملان خویش وارد معرکه سیاسی می‌شوند می‌توان دریافت که چگونه پیگیری هر سیاستی به سرعت منجر به شکل‌گیری آرایش تدافعی تازه‌ای می‌شود و همین است که اجازه نمی‌دهد که به راحتی راه حل مسائل کشور را به شکل فرمول‌هایی درآورد که تنها نیاز است آن را در نقطه درستش جاسازی کرده و دکمه اجرایش را فعال کرد. بر همین مبناست که تولید در ایران اولاً نه یک برنامه بلکه یک اراده است که برای تحقق آن باید نیاز به مراقبتی دائمی و محاسبه‌نو به نو از میدان تحقق برنامه‌ها داشت؛ برنامه‌هایی که در تغییر آرایش قدرت مدام با باید در خود آنها و یا در نسبت آنها با شرایط تازه بازنگری کرد.

در فقدان درک معنای سیاسی تولید است که می‌توان اقتصاد را به معیشت و مصرف فروکاست و سیاست را به صحنه نمایش لیست‌ها و حضور گفتاردرمانگران در نقش ارائه‌دهنده فهرست انتخاباتی بدل نمود

